

## اتحاد بين دموكراسي خواهان ايران، چگونه؟ علي سالاري

طي دهه گذشته، نسيم فرح بخش دموكراسي خواهي سراسر ايران را فراگرفته و از كافه هاي روشنفكري و كافه نت ها، تا كوچه پس كوچه هاي شهرها و روستاهاي سراسر ايران را در نوریده است. بحث هاي روشنفكري و آكادميك حول دموكراسي، در تالارهاي دانشگاه تهران تا حجره هاي حوزه هاي علميه، و از بيت رهبري ولايت مطلقه فقيه تا دفتر مدعي سلطنت، نخود هر آش، نقل هر مجلس، و گرما بخش هر محفلي شده است. اما دور از حوزه دعوا بر سر قدرت و رهبري، بسياري در اين ساليان در اين ساليان شبانه روز تلاش کرده و مبارزه کردند، دار و درفش و ترور و زندان را بجان خريده و هستي بر سر آزادي، دموكراسي و حقوق بشر نهاده اند، برخي ديگر نيز به خيال موج سواري علم دموكراسي برداشته اند. برآستي در اين آشفته بازار، براي رسيدن به دموكراسي معيار و شاخص ها را در كجا بايد جست؟ مرزها را در كجا استوار كنيم؟ و اتحادها را چگونه شكل دهيم؟ اتحاد عمودي، افقي و يا موازي، کداميك؟

شكل بندي نيروهاي سياسي مدعي دموكراسي خواهي در ايران امروزه يك تقسيم بندي عمودي را نشان مي دهد. باند مصباح يزدي مي گويد دموكراسي، بي دموكراسي، خدا و امام زمان با باند ماست، و همين ما را بس! دفتر رهبري مي گويد دموكراسي اسلامي تحت رهبري مطلقه حضرت آقا ولا غير! و اين حلقه خودي دموكراسي اسلامي انقدر تنگ است كه عملا بجز باند مصباح و سپاه پاسداران در آن جا نمي گيرند!

دموكراسي خواهان ديگر اصلاح طلبان حكومتي هستند كه عاشق جمال هستند ولي بشرطها و شروطها! بهمين دليل مشروطه اند. آنها حتا در اين مورد تقيه را واجب ندانسته نشان داده اند كه "حرف مرد يكي است"، بهمين دليل هرچند ولي فقيه مشروط نشد و با "كودتاي سپاهي" دكشان كرد، ولي باز هم اصرار دارند كه مشروطه اند! اين گروه نيز اگر چه شعار ايران براي همه ايرانيان مي دهد، ولي از آنجا كه نه زير چتر ولايت مطلقه فقيه جا گرفت و نه جرأت اعلام خروج از خيمه نظام را دارند. خلاصه از خيمه ولايت رانده و از تشكيل جبهه دموكراسي خواهي با دموكراسي خواهان خارج از نظام باز مانده اند، چون كسي را نميابند كه يك خيمه بي بنياد ديگر را علم كند. آنها كه حس ششم اقتصادي خوبي داشته اند بسر كار و كسب برگشته اند. برخي در تردد بين دادگاه زندان و دفتركارشان غيظه دوران امام راحل را مي خورند و براي زير لب سه تا صلوات مي فرستند. و برخي ديگر هم شغل شريف خانه داري، مي بخشيد خانه نشيني، پيشه کرده، بچه ها را تر و خشك کرده راهي مدرسه، خانمها را براي تشكيل جامعه مدني جلو فرستاده، در سكوت و تنهائي خانه، با خدايشان خلوت، و با خودشان درد دل مي كنند! بسياري در اين طيف خودشان را، و ديگران آنها را، بخاطر خودسانسوري مذمت مي كنند!

نيروي سوم دموكراسي خواهي، همان اپوزيسيون عمده رژيم است كه در شوراي ملي مقاومت ايران گرد آمده اند. اين نيرو هم شاخص عمودي را با مرزبندي قاطع هم با نظام ولايت مطلقه فقيه و هم نظام سلطنتي استوار کرده است. اين موضوع با گفته معروف مسئول شورا، آقاي مسعود رجوي مبني بر "نه شاه و نه خميني" بعنوان مرزبندي سياسي خدشه ناپذير ترسيم شده است. حرفشان هم از اول اين بوده كه "افعي كيوتر نمي زاد"، اگر هم بزاد (مثل اصلاح طلبان حكومتي) حتما نافرجام است، چرا كه دموكراسي با ماهيت ارتجاعي رژيم سازگار نيست.

نیروی بعدی در واقع اصلاح طلبان خارج از نظام هستند که در دو شورای جمهوری خواهان ملی جمهوری خواهان سکولار و لائیک گرد هم آمده اند. در حالیکه این هر دو نیرو بنظر می رسد که با سلطنتها مرزبندی دارند ولی در مورد حد اقل گروه اول مرزبندی آنها با رژیم کمرنگ تر است چرا که از نظر آنان رژیم خودش جمهوری است. طی یکسال گذشته که کفگیر اصلاحات به ته دیگ خورده برخی از این دوستان هم گویی سر خورده شده، و بسر کار و کسب و زندگی خود برگشته اند و حرکت چشم گیری از آنها دیده نشده است.

گروه بعدی بابتکار دکتر حسین باقر زاده تشکیل شده و به منشور 81 شناخته می شوند. حرف آقای باقرزاده هم این است که دعوا بر سر نوع حکومت (منظور سلطنت) را کنار بگذاریم و با سلطنت طلبان هم وحدت کنیم. معتقدین به این رویکرد اخیراً نشستی در لندن داشته اند و به خیال اینکه طرحی نو در انداخته اند، اقبال سیاسی این ایده را تست می کنند.

آقای اکبر گنجی زبان گویای اکثریت نیروهای دموکراسی خواه خارج از نظام، در داخل ایران هستند، و به اعتبار مقاومت تحسین برانگیز تحمل زندان و هفتاد روز اعتصاب غذا، (جا دارد هر کجا نامی از گنجی می آید، از تلاشهای بویژه خانمشان در آن دوران نیز یاد و تقدیر نمود) مورد اقبال عموم نیروهای آزادیخواه و دموکرات می باشند. ویژگی منحصر بفرد اکبر گنجی اصرار او بر مبارزه مسالمت آمیز و مقاومت مدنی است. آنطور که از آخرین صحبت های اکبر گنجی با رادیو فرانسه برمی آید، نظام ولایی را سلطانی می داند، و خواهان تکرار سلطنت در ایران نیست و جمهوریخواه می باشد.

همانطور که از توضیح مختصر بالا برمیآید، در یک جمع بندی کلی، بنظر می رسد که اولاً بر سر کلیات حقوق بشر و دموکراسی، کما بیش توافقی نا نوشته بوجود آمده که مبارک است. اختلافات اصلی که در عمل بارز اینست که چگونه و توسط چه کسی؟ عبارتی بحث قدرت و رهبری که پیش می آید کسی اهل کوتاه آمدن نیست. این وضعیت تداعی همان ضرب المثل ایرانیست که "صد (هفت) درویش در گلیمی بخشند و دودادشاه در اقلیمی ننگند". اینجاست که ستونها و شاخص های عمودی خلل ناپذیر برافراشته می شوند و عبارتی اختلافات لاینحل رخ می نمایند.

از طرف دیگر شعار اتحاد، اتفاق و همبستگی شعار همه جبهه بندی های فوق از ولایت فقیه تا سلطنت طلبان، از مشروطه خواهان ولایی تا مشروطه خواهان سلطنتی، از جمهوری خواهان مذهبی تا عرفی می باشد. ولی فقیه می گوید: شما دموکرات باش ولی رهبری با من، عبارتی اول تمامیت نظام و ولایت فقیه را بپذیر بعد فقیه سالاری با من. ولی فقیه در عمل برخلاف ادعاهایش دموکرات نبوده و مانند شاه سابق دنبال یک دست کردن حاکمیت بوده، تمام نهادهای مستقل مدنی و احزاب را منحل و بی خاصیت کرده، با جنبش دانشجویان و کارگران و زنان و اعتراضات حق طلبانه اقوام و اقلیت ها برخورد قهر آمیز را تجویز کرده است. بدیهی است که هر ناظر خارجی خواهد گفت آخر ما دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس را، مردم عای هم که این دوگانگی بین حرف و عمل واعظان منبر نشین را با گوشت و پوستشان لمس کرده اند، مدتهاست که عطای ادعاهای ولی فقیه را به لقایش بخشیده اند.

نباید فراموش کرد که نظام سلطانی ولایت فقیه اول مذهبی (مستبد و قرون وسطایی) است و دوم نفتی (وابسته به درآمد نفت و نه مردم، و بنا بر این بلحاظ اقتصادی وابسته است) و سوم پلیسی (سرکوبگر) و چهارم الیگارش (چند سره) است. واقعیت استبداد ولایی از دست بدست

هم دادن مکانیسم های مربوط به ویژگی های فوق است که به شکل امروزیش در آمده است و بسیار ساده سازانه است که فقط یک ویژگی آنرا عمده کنیم. بهمین دلیل، مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر، الزاماً مبارزه ای همه جانبه نیز هست. کشورهای صنعتی که از خاورمیانه فقط انرژی آنرا می خواهند تا قبل از حادثه یازدهم سپتامبر این منطقه را مذهبی-نفی می خواستند. عبارتی مذهب را بخاطر نفت تقویت می کردند چرا که مذهب یون را کم هزینه ترین استبداد و نیازمندترین در اقتصاد می دانستند. تنها بعد از یازدهم سپتامبر، و حال روشن برنامه اتمی و حمایت از تروریسم رژیم، متوجه شده اند که این مذهب یون چنانچه دستشان برسد، بیرق جنگ صلیبی و ادعاهای امپراطوری مذهبی دیگری را علم می کنند.

شورای ملی مقاومت هم تاجایی که بخاطر دارم می گوید، اول مصوبات شورای ملی مقاومت و رهبری مجاهدین را بپذیرید، بعد "نه شاه و نه خمینی" را، آنگاه بعد آزادی، همراه دیگر انقلابیون تصمیم خواهیم گرفت چه کسانی را دموکراسی خود بپذیریم. بدیهی است که نباید انتظار داشت آزادیخواهان وطن، بویژه مجاهدین، با موج سواران تازه از راه رسیده که هنوز هیچ آزمون و امتحانی در راه ادعاهایشان پس نداده اند، و نیز با مستبدین دیروز و حاکمان امروز در یک بسوی سرمنزل دموکراسی سوار شوند، زیرا که قبلاً تجربه کرده اند که بعد از پرداخت بهای عبور قایق از طوفانها و سختیهای راه، در مقصد بگواهی سرنوشت مجاهدین صدر مشروطه و نیز انقلاب ضد سلطنتی، آنها را از دم تیغ خواهند گذراند. بنا براین وسواس دارند که اینبار موج سوار کم مایه و بی مقداری را به رهبری نرسانند تا بمحض چشیدن لذت شهوت قدرت و ثروت، به دیکتاتوری خونخوار دیگری بدل شده و خون آزادیخواهان بر زمین ریزد. بنا براین استواری قدم آنان، در این زمینه، چیزی از دموکراسی خواهی آنان نمی کاهد. در مورد مجاهدین و نیروهای انقلابی چپ ایران بطور عام، مشکل عبور از دستگامهای فکری دوران جنگ سرد و نصب العین قرار دادن موازین دموکراسی و حقوق بشر می باشد.

آقای حسین باقرزاده، بانی منشور 81، پیشنهاد اتحاد افقی بین نیروهای اپوزیسیون دارد که بنظر نگارنده تلاش قابل تقدیر در اینکه اگر بتوانند افراد و نیروهای غیر فعال را جذب کنند. ولی فکر می کنم در اینکه بقیه را زیر چتر آن منشور و همکاسه سلطنت طلبان کنند، ایده درستی نیست. ایشان پیشنهاد می کنند که نیروهای آزادی خواه و دموکرات و فعالان حقوق بشری، در عین حفظ هویت مستقل خود، اعم از سلطنت طلب و جمهوری خواه، اختلاف بر سر نوع حاکمیت را کنار نهند و بر سر حد اقلها به وحدت برسند. بدیهی است که این پیشنهاد نمی تواند از طرف سه نیروی عمده دموکراسی خواه دیگر مورد استقبال قرار گیرد. نخست جمهوری خواهان که حاضر نیستند رهبری جنبش را به دست یک فرد غیر انتخابی دیگر، فرزند شاه سابق، واگذار کنند که در آینده خود و یا نسل های آینده مجبور باشند آنرا مشروط و دموکرات نمایند. اساساً ایده مشروطیت زمانی موضوعیت پیدا می کند که مثل انگلیس و سایر دموکراسی های با نظام سلطنتی، شاه و یا سلطان حاکم به دموکراسی تن دهد، نه اینکه یک آدم معمولی و بی اعتباری را خودمان برداریم و شاه کنیم و بعد هم بخواهیم او را مشروط و محدود کنیم.

این ایده، از طرف شورای ملی مقاومت هم که مرزبندی خلل ناپذیر "نه شاه و نه خمینی" را دارند، قابل استقبال نیست. دموکراسی خواهان حکومتی اعم از مشروطه خواه و یا مدعیان دموکراسی اسلامی نیز بدیهی است که با آن مخالفند. در این بین تکلیف دموکراسی چه می شود؟ آیا باید منتظر ماند تا آن وحدت افقی مد نظر این دوستان بین نیروهای دموکرات بوجود آید بعد وارد عمل شد؟ براستی چاره چیست؟ چطور بتوانیم از هرز روی نیروها، با هر هویت و گرایش و تشکل و جبهه ای، در راه دموکراسی جلوگیری کنیم؟ چطور هر آرزو و گرایش و

نظر خیر برای حاکمیت مردم را در عمل بکار گرفته به ثمر نبرسانیم. چگونه دموکرات بودن را از وضعیت کالای عتیقه و لوکس به کالای رقابتی و قابل دسترس همگانی تبدیل کنیم؟

فکر می‌کنم برای یافتن راه حل نخست باید در برداشت خود از دموکراسی تجدید نظر کنیم. روشن است تا زمانی که از دموکراسی بوی قدرت و رهبری به مشام برسد، نیروهای دموکراسی خواه ایرانی باز هم بر سر مسئله رهبری و قدرت حاضر به مصالحه نبوده و نخواهند بود. حال آنکه دموکراسی در اساس دوره ای، پاسخگو، قابل حسابرسی و شفاف کردن مسئله قدرت و رهبری است. یعنی دموکراسی اصل دعوا را از میان برمی‌دارد. بدین معنی که اصلاً دموکراسی موضوعیت پیدا کرده است تا اعتقاد به رهبری متمرکز و قدرت سیاسی دولت مرکزی را زیر سوال ببرد. نویسنده فرانسوی کلود لافورت در کتاب "فرم سیاسی جوامع مدرن: بوروکراسی، دموکراسی و توتالیتریزم (صفحه 21) بدرستی توضیح می‌دهند که چگونه در دموکراسی‌های امروزی رقابت، مکانیزم‌ها و کنترل‌کننده‌ها بر سر قدرت و رهبری، ایندو را طوری سامان داده و مشروط کرده است که در واقع بازیگران اصلی مردم، نهادها و سازمانهای مردمی، هیچکس حق ولایت و وراثتی، امتیاز قانونی و عرفی و اخلاقی بر دیگری ندارد، و بنا بر این بقول خودش در نقطه قانونی قدرت و رهبری در نظام دموکراسی همیشه "فضای خالی و خلا" "empty place" وجود دارد.

با چنین برداشت بغایت درست، مترقی و انسانی از دموکراسی می‌توان گفت آنهاکه اصل بازی را بر سر رهبری و قدرت می‌برند در واقع دموکرات نیستند. در نظام و مناسبات دموکراسی مکانیزم و کنترل‌کننده‌هایی بکار می‌افتد که همه اجزای یک جمع و جامعه بطور دینامیک و فعال، و نه فقط در انتخابات، در قدرت و رهبری سهیم باشند. برای رسیدن به چنین دموکراسی که در آن بر سر قدرت و رهبری دعوا نباشد، بلکه نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برآمده از مردم و در خدمت مردم، در رقابت سازنده و نه اتحاد سوری، در حرکتی بسوی هدف واحد به موازات همدیگر و نه در اتحاد (تفرقه) عمودی مانند آنچه تا حالا مرسوم بوده، و نیز نه با اتحاد افقی (و در نوردیدن همه مرزبندیها، که بدلیل دیدگاهها و منافع متفاوت در هر جمع و جامعه باید باشند و رقابت بین آنان لازمه رشد و تعالی فرد و جامعه است) مانند آنچه دکتر باقر زاده پیشنهاد می‌کند، بلکه مناسبترین راه حل فکر می‌کنم همان حرکت بسوی هدف واحد (دموکراسی و حقوق بشر) به موازات همدیگر، تا زمانی که در عمل نقاط اتصال بیشتر و بیشتر گردد. دوحظ موازی وقتی در نظر و عمل دموکراتیک به مانند لاجرم در مسیر تحقق ازادی و دموکراسی و پیشرفت و تعالی جامعه با هم تلاقی خواهند کرد. مگر نه اینکه رقابت سازنده لازمه رشد و شکوفایی در هر زمینه است؟ مدعیان اتحاد در عمل، با هر ایدئولوژی و مذهبی، جز به توتالیترهای بد فرجام و ورشکسته بدل نگشتند.

فکر می‌کنم که اختلافات مبارک و لازمه شدند، به شرطی که به قهر و سرکوب حکومتی پایان دهیم. بشرط اینکه بجای تمرکز روی اتحاد کلیه نیروها بر سر قدرت و رهبری و یا عمده کردن سیستم حکومت و نوع انتقال به دموکراسی (که البته در همه این موارد باید روشنگری، افشاگری و نظریه پردازی و کار سیاسی و اجتماعی کرد)، به جای همه اینها، بر سر اعتقاد، ترویج و عمل به پرنسیپهای دموکراسی و حقوق بشر متحد شویم. بعنوان مثال از حقوق زندانیان سیاسی، حقوق ضایع شده زنان، کارگران، دانشجویان، دستگیرشدگان اعتراضات هموطنان آذری، همه و همه (در واری مرزبندی‌های جمع و تشکل و حزب و شورا و جبهه خود) یک صدا دفاع کنیم. بیانیته‌ها و یا دامنه فعالیت‌ها اگر به سرنوشت مربوط به جمع خودمان نیست و به سرنوشت مردم و مملکت مربوط است از دیگران، اعم از مخالف و منتقد، دعوت کنیم تا در ارائه نظر، طرح، و عمل سهیم شوند. اینگونه در عمل نیروهای دموکرات

واقعي و آنها که حاضرند براي آزادي و دموکراسي هزينه تقبل کنند را با فرصت طلبان ميوه چين که سوداي موج سواري ديگري بر گرده مردم را دارند، مي توان از هم تميز داد. ناپرده رنج گنج ميسر نمي شود، مزد گنجي شايسته اوباد که بهاي اعتقاد به آزادي و دموکراسي را مثل بسا فرزندان فداکار و آزاديخواه اين ميهن پرداخته است. بله وقتي در بستر نظر و عمل دريابيم که دموکراسي با منم بدست نمي آيد و سازگاري ندارد، ديگر رسيدن بدان بدست يک قهرمان و يک جبهه واحد بدست نمي آيد، هر فرد و نيرويي به اعتبار بهايي که در راه دموکراسي و حقوق بشر مي پردازد اعتبار کسب خواهد کرد. وقتي همه با هم براي رسيدن به هدف يک واحد بسوي سرمنزل دموکراسي هدفگيري کرده، سعي و تلاش کرده و تشکل مطلوب خود را باز يافته، بطور دموکراتيک رقابت کنيم، بي گمان سپيده دم دموکراسي در سراسر ايران سرزده و همه ايرانيان، با هر تعلق قومي و زباني، با هر اعتقاد مذهبي و يا غير مذهبي، با هر نگرش ايدئولوژيک سوسيال، ليبرال، سکولار و پلورال، شهد پيروزي را در آغوش گرفته و رسيدن سيمرغ عشق مردم ايران را به قله آزادي و دموکراسي جشن خواهند گرفت.

به اميد آروز

بعد از خواندن اين مقاله خواندن شعر سفرمرغان عطار نيشابور چه زيباست،

پنجشنبه، 29/06/2006

G\_alisalari@hotmail.com

( قابل توجه دوستانى که اين سلسله مقالات را دنبال مى کنند، مى توانيد نوشته هاى مرا در وبلاگ "گذار به دموکراسى" به آدرس : <http://www.gozarbedemocracy.blogspot.com> دنبال کرده و در بخش کامنت نظرات موافق و مخالف خود را بيفزايد . )

(1) Claude Lefort (1986), "The Political Forms of Modern Society: Bureaucracy, Democracy, Totalitarianism", Edited and Introduced by John B. Thompson Polity Press, First published in the United Kingdom-19f/I Polity Press, Cambridge,